

حکمت اشراق



روزنامه‌نگار

ابوحامد محمد غزالی، ستاره درخشان آسمان اندیشه اسلامی، قرن‌هاست که به عنوان فقیهی عمیق، عارفی ژرف‌اندیش، صوفی‌ای دل‌سوخته و واعظی آتشین شناخته می‌شود، اما آنچه بیش از همه نامش را جاودانه کرده، کتاب «تهافت الفلاسفه» است؛ اثری که سال‌ها به عنوان ضربه‌ای مهلک بر پیکر فلسفه در جهان اسلام تلقی می‌شد و حتی برخی آن را پس از خواندن کتاب تازه‌ای با عنوان «غزالی فیلسوف» نوشته الکساندر تریگر - کانادا - که سمانه فیضی و احمد ایزدی آن را به فارسی برگردانده‌اند و انتشارات ققنوس منتشر کرده، به این نتیجه رسیده که این تصویر سنتی، کاملاً نادرست است. تریگر غزالی را نه دشمن فلسفه، بلکه یکی از خلاق‌ترین ادامه‌دهندگان و بازتعریف‌کنندگان آن معرفی می‌کند. کتاب «غزالی فیلسوف» را باید ادامه جریان نوظهوری در غزالی‌پژوهی دانست که تلاش دارد تصویر متفاوتی از این متفکر اسلامی ارائه دهد.

نور معرفت

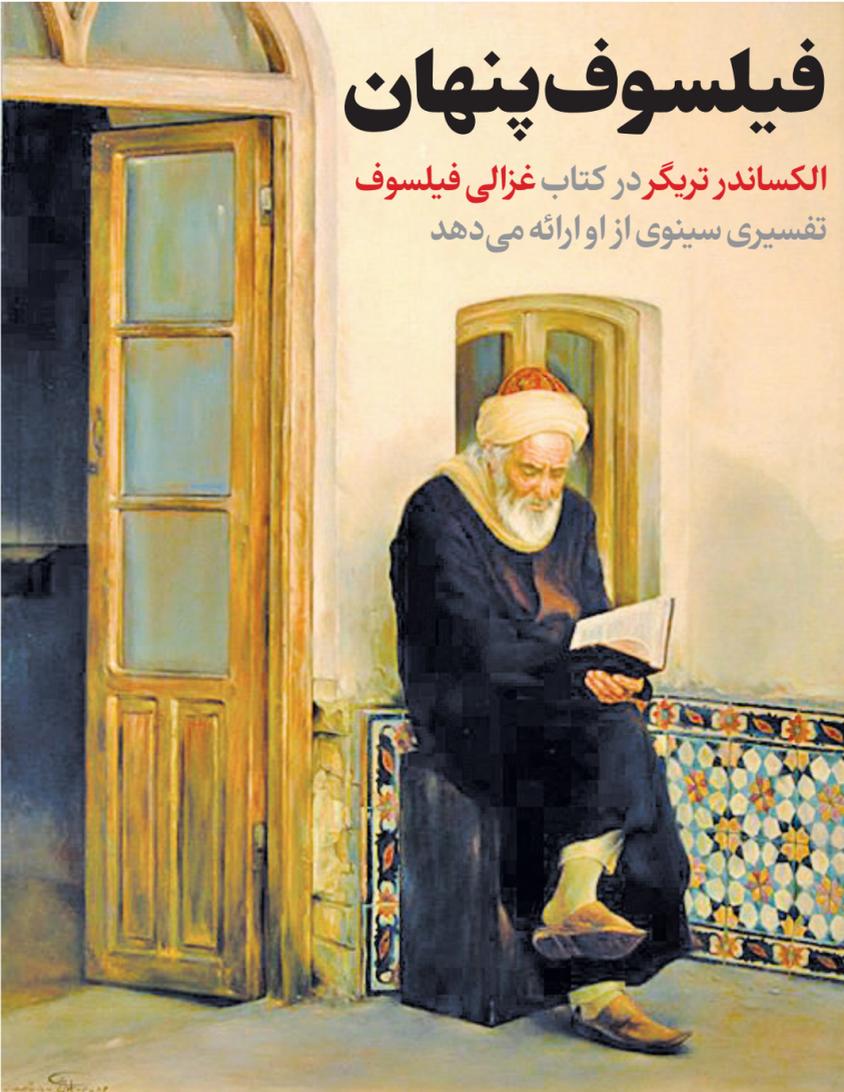
«نظریه معرفت الهامی و بنیاد سنیوی آن در اندیشه اسلامی» عنوان فرعی کتاب است که در دل آن مفهومی کلیدی نهفته و غزالی در آتشش با واژگانی چون ذوق، مکاشفه، مشاهده و علم لدنی از آن سخن گفته است. این معرفت، نوعی آگاهی بی‌واسطه است؛ نه از راه حواس، نه از راه برهان عقلی متعارف. به باور غزالی وقتی قلب از آلودگی‌ها پاک شود و به صفا برسد، همچون آینه‌ای زلال، حقیقت را بی‌واسطه بازمی‌تاباند. در این حالت، معرفت همچون نوری است که بر قلب افاضه می‌شود. نکته‌ای که تریگر با ظرافت نشان می‌دهد این است که این «نور» دقیقاً همان فیض «عقل فعال» در فلسفه ابن‌سینا است؛ بنابراین «معرفت الهامی» نه ضد عقل، بلکه فراتر از آن است؛ عقل تا جایی پیش می‌رود و تا آنجا دل تهذیب‌شده در پرتو اشراق، حقیقت را درمی‌یابد. تریگر با تکیه بر متون اصلی عربی و فارسی غزالی، ساختاری منسجم و کاملاً پیوندی برای این معرفت‌ترسیم می‌کند: یوسف آن با نظام‌نور، مراتب نفس و نقش عقل فعال. حتی وحی پیامبران و مکاشفه عارفان را دو صورت از یک جریان می‌داند؛ تفاوت تنها در شدت و عصمت است، نه در ماهیت. این دیدگاه، غزالی را فیلسوفی در لباس کتابت شهروردی از آن دیدگاه واقعی غزالی‌نه در نابودی فلسفه را این سینا، بلکه در بازتعریف آن به گونه‌ای است که با عرفان و الهام سازگار شود. این بازتعریف، بستری معرفتی فراهم کرد که بعدها مکتب اشراق شهروردی از آن برخاست. ویلیام دانالد هادسون (فیلسوف باپتیست انگلیسی) می‌گوید ادبیات فلسفه اشراق تحت تأثیر اندیشه عرفانی-فلسفی غزالی شکل گرفت و هانری کربن نیز بر این باور است که اشراق ادامه همان سنتی است که غزالی در مفهوم نور و سیر روح به سوی حق تثبیت کرده بود. این چهارچوب، سرانجام در حکمت متعالیه ملاصدرا به اوج رسید پس نقدهای تند غزالی در «تهافت» نه پایان فلسفه، بلکه آغاز تحولی عمیق در آن بود؛ تحولی که عقل و عرفان را در هم آمیخت و راهی نو گشود.

غزالی در عصر طلایی

غزالی، سال ۴۵۰ هجری قمری (۱۰۵۸ میلادی) در طوس خراسان به دنیا آمد؛ درست در قلب دوره‌ای که به «عصر طلایی اسلام» شهرت دارد، زمانی که علوم اسلامی مثل گل‌های بهاری شکوفا شده بودند. او در مکتب فقه شافعی، کلام اشعری و عرفان صوفیانه درس خواند، به سرعت پله‌های ترقی را بالا رفت و در جوانی به استادی نظامیه بغداد رسید. او آثاری برجای مانده که هر کدام دریایی از معرفت‌اند: «احیاء علوم الدین» که روح دین را زنده می‌کند، «کیمیای سعادت» که راه خوشبختی را نشان می‌دهد، و «مقاصد الفلاسفه» که خلاصه‌ای هوشمندانه از اندیشه‌های فلسفی است. وقتی نام «ابوحامد غزالی» می‌آید، اولین تصویری که در ذهن اکثر ما نقش می‌بندد، «تهافت الفلاسفه» است؛ همان کتابی که ۱۲۰ اصل کلیدی فلسفه را با تیغ نقد تیز

فیلسوف پنهان

الکساندر تریگر در کتاب غزالی فیلسوف تفسیری سنیوی از او ارائه می‌دهد



نقاشی‌ای از مرتضی کاتوزیان که به عنوان طرح جلد کتاب «امام ابوحامد غزالی / L'imām Abū Hāmid al-Ghazālī» نوشته داود سلمان کار شده است

اصلاح و بازسازی بود تا فلسفه با اصول دینی و عرفانی جور دربیاید. در نتیجه‌گیری کتاب، تریگر از تمثیلی زیبا در «المنقذ» کمک می‌گیرد: «فلسفه مثل ماری است و غزالی مارگری چیره‌دست که زهرش را می‌گیرد و از آن تریاق می‌سازد» و می‌نویسد: «آیا غزالی آن‌گونه که می‌خواهد به ما بیابوراند، مار فلسفه را «افسون» کرد یا، برعکس، مار فلسفه او را افسون کرد؟ شواهد و قرائن ارائه‌شده در این پژوهش قویاً حاکی از آن است که او دچار «افسون» و شیفته فلسفه، بویژه عقل‌شناسی و نظریه نبوت سنیوی بود، و خود او پنهانی آن را عمومیت بخشید. این تمثیل برای خواننده این نکته را روشن می‌کند که غزالی در کتاب‌های بعدی‌اش - مثل «میزان العمل» و «احیاء علوم الدین» - از فلسفه به عنوان دارویی برای «بیماری روحی» جامعه استفاده می‌کند. برخی اصول را نقد، اما در کل فلسفه را احیای دین به کار گرفته است.

پنج فصل برای بازخوانی غزالی

بعد از یک مقدمه مفصل که پایه‌های بحث را محکم می‌کند، کتاب «غزالی فیلسوف» در پنج فصل چیده شده: «قلب، عقل، علم»، «علم مکاشفه»، «ذوق و مشاهده»، «الهام و وحی» و «غزالی و سنت فلسفی». هر فصل مثل لایه‌برداری از یک پیاز است؛ لایه به لایه، آراء غزالی را نمایان می‌کند و نشان می‌دهد چطور فلسفه را با عرفان به هم دوخت. در فصل اول نگارنده سراغ رابطه قلب، عقل و علم می‌رود. غزالی قلب را فقط یک پمپ خون نمی‌بیند؛ آن را مرکز اصلی شناخت می‌داند، جایی که عقل عملی (برای اخلاق و عمل) و عقل نظری (برای استدلال و معرفت) به هم می‌رسند. این ایده مستقیم از تقسیم‌بندی نفس در فلسفه ابن‌سینا می‌آید، جایی که نفس انسانی مراتب دارد و می‌تواند فیض الهی را بگیرد. تریگر با آوردن شواهد از «احیاء علوم الدین» و «مشکاة الانوار» نشان می‌دهد غزالی عقل را دور نینداخت؛ فقط آن را در ساختن بزرگ‌تر جا داد که در آن تجربه عرفانی و دریافت‌های آسمانی هم باز بود. پس نقدهای تندش در «تهافت الفلاسفه» نه رد کامل فلسفه، بلکه نوعی



غزالی فیلسوف

نظریه معرفت الهامی

و بنیاد سنیوی آن

در اندیشه اسلامی

● نویسنده: الکساندر تریگر

● مترجمان: سمانه فیضی، احمد ایزدی

● انتشارات: ققنوس

● تعداد صفحات: ۳۳۶ صفحه

● قیمت: ۳۲۰۰۰۰ تومان

صیقل‌خورده مثل آینه‌ای است که نور حقیقت را می‌گیرد و این دقیقاً همان «عقل فعال» ابن‌سینا است. عقل برای غزالی، مثل گرم کردن موتور است؛ قلب را آماده می‌کند برای دریافت معرفت الهامی که این کلام در اثر دیگر نویسنده «علم لدنی دراندیشه اسلامی: نظریه شناخت عرفانی غزالی و بنیان سنیوی آن» بیان شده است که در این فصل نیز به این پرداخته است.

فصل دوم بحث «علم مکاشفه» را مطرح می‌کند؛ دانشی که از کشف درونی می‌آید، بدون اینکه استدلال عقلی وسط بیاید. این مفهوم در «احیاء» و «المنقذ» پررنگ است و کاملاً با مراتب وجود ابن‌سینا جور درمی‌آید. عقل فعال در فلسفه ابن‌سینا فیض می‌دهد؛ غزالی می‌گوید قلب پاک‌شده می‌تواند مستقیم از این فیض بنشیند. تریگر با تحلیل بخش‌هایی از «کیمیای سعادت» و پیشینه فلسفی این اصطلاح، نقش نجات‌بخش مکاشفه را اثبات می‌کند که این علم نه تنها با عقل هماهنگ است، بلکه خودش ساختاری منظم و فلسفی دارد و غزالی در این بحث پلی زده بین تجربه عرفانی و اصول فلسفی - نه مثل عرفا که عقل را به کناری گذاشتند؛ در واقع نویسنده در این فصل با بیان شواهد درصدد رد این تفکر غلط است.

فصل سوم به «ذوق» و «مشاهده» می‌رسد؛ مراحل بالاتر معرفت، ذوق یعنی چشیدن حقیقت، تجربه‌ای مستقیم و شهودی؛ مشاهده یعنی دیدن بی‌واسطه آن. اینها ریشه در روان‌شناسی نفس ابن‌سینا دارند که نویسنده کتاب آنها را جزء بنیان‌های سنیوی می‌داند؛ از همین رو تریگر بر این باور است که غزالی در «مشکاة الانوار» از استعاره نور استفاده می‌کند؛ قلب پاک مثل آینه، نور الهی را می‌گیرد و حقیقت را می‌بیند. تریگر با مقایسه متون، نشان می‌دهد که حتی قوه تخیل ابن‌سینا را غزالی برای توضیح این تجربه‌ها به کار برده است و از همین رهگذر به این نتیجه رسیده است که غزالی از بنیان‌های سنیوی دور نشده است بلکه آنها را خلاقانه بازسازی کرده است و نگاه غزالی ادامه نگاه ابن‌سینا است.

فصل چهارم «الهام» و «وحی» را بررسی می‌کند و در مورد دیدگاه ابن‌سینا درباره حدس و نبوت مبتنی بر تخیل بحث را پیش می‌برد و بیان می‌کند هر دو از یک چشمه الهی می‌آیند و نتیجه می‌گیرد که وحی توأم با عصمت است اما الهام نه.

تریگر در این فصل نشان می‌دهد غزالی برای توضیح این دو، از «عقل فعال» و «قوه تخیل» ابن‌سینا استفاده کرده است و حتی در بحث آخرت‌شناسی‌اش - لذت‌های بهشتی از طریق تخیل - مستقیم پیرو تفکر سنیوی است و مطالبش را از ابن‌سینا وام گرفته است. نویسنده با تحلیل «احیاء» و «المنقذ»، ثابت می‌کند غزالی همه را در یک نظام معرفتی واحد گذاشته: هم عرفانی، هم فلسفی. در نتیجه این طبقه‌بندی، تریگر غزالی را از جرگه متکلمان خشک خارج و مباحث او را جدای از دیدگاه آنان می‌داند. در فصل آخر، تریگر، غزالی را در سنت یونانی-عربی، کنار فارابی و ابن‌سینا می‌نشانند. نویسنده «غزالی فیلسوف» معتقد است غزالی فلسفه را «رندانه» در لباس عرفان پنهان کرد و موجب تحولی عمیق شد که منجر به ظهور اشراق شهروردی و حکمت متعالیه ملاصدرا شد. در این فصل، تریگر با ارجاع به «تهافت» و «مقاصد»، نقدهای غزالی بر فلسفه را نه رد، بلکه رویکردی اصلاحی می‌داند برای سازگاری با دین؛ از همین رو در بحث «مناقشه نیشابوره» در این فصل، این مناقشه را لحظه‌ای تعیین‌کننده می‌داند؛ غزالی، به نظامیه برمی‌گردد و ناگهان متعصبان حنبلی‌و اشعری فریاد می‌زنند «تو که با تهافت فلاسفه را تکفیر کردی، حالا چرا دوباره فلسفه درس می‌دهی؟» پاسخ او دو کتاب آتشین بود - «مقاصد الانوار» و «فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة» - که خط قرمزی کشید بین منطق و استدلال فلسفی و ادعای متافیزیکی فیلسوفان. از نظر او منطق و استدلال کاملاً مجاز است و حتی برای فقها هم ضروری؛ اما ۲۰ ادعای متافیزیکی مثل قدم عالم یا معاد جسمانی... اگر با قرآن چنگند، مردود هستند. تریگر تأکید می‌کند: «غزالی نه عقب نشست، نه بی‌فیدوشروط تسلیم شد؛ او فلسفه را در چهارچوب شریعت آورد و ثابت کرد فیلسوف است، اما فیلسوفی مسلمان.» ساختار پنج‌فصلی کتاب مثل یک سفر لایه‌لایه است. هر فصل با تکیه بر متون اصلی - «احیاء» و «کیمیای سعادت» و «مشکاة» و «المنقذ» و سایر تکذیب‌غزالی - نشان می‌دهد غزالی چگونه ابزارهای فلسفی را برای عرفان به کار گرفت.



شاهراهی به ملکوت

کتاب «حکمت قلب» با عنوان فرعی «خبر، حقیقت و زیبایی در باطن همه ماست» نوشته پیتز کریفت، متاله مشهور معاصر، اثری با روگردی الهیاتی-فلسفی و زمینه‌ای مسیحی-کاتولیک است که به بازاندیشی درباب مفهوم قلب به عنوان یکی از منابع معتبر معرفت و حقیقت و نیز کانون اراده خیر و نهایتاً درک زیبایی می‌پردازد. نشر خزه به تازگی این کتاب را با ترجمه امیر یوسفی منتشر کرده است. کتاب، یک گلایه مطول از حاشیه‌نشین شدن «قلب» در فرهنگ امروز جهان خصوصاً در جغرافیای معرفتی مغرب‌زمین پس از عصر روشنگری است. نویسنده، در این کتاب، قلب را شاهراهی به سوی ملکوت می‌داند و با تکیه بر سه مفهوم ازلی حقیقت، خیر، زیبایی، می‌گوید برای قلب، مدخلیتی هم در شناخت، هم در اراده و هم در احساسات و عواطف اثبات کند. کریفت، نفس انسانی را به یک کشتی تشبیه می‌کند که ناخدای آن قلب، افسر راه‌پل آن ذهن، و ملوانان و جانشینان، عواطف و احساسات است. غیر از این، کریفت برای خود قلب نیز، سرشتی سه‌جزئی قائل است: ذهن قلب، دست قلب، قلب قلب. با اولی، حقیقت شناخته می‌شود؛ با دومی، خیر؛ و با سومی، زیبایی.

از نظر کریفت قلب تنها مرکز احساسات نیست بلکه کلیدی برای درک هویت شخصی است. او در کتابش به ارائه مفاهیم پیچیده فلسفی با زبانی روان و مثال‌های ملموس، به بهره‌گیری از شعر و ادبیات برای انتقال مفاهیم عمیق می‌پردازد. از این رو «حکمت قلب» را می‌توان ترکیب جذابیت محتوایی با غنای علمی و دانش‌محور و روایت‌هزاران سال تفکر فلسفی در قالب گفت‌وگویی دوستانه، دانست. پژوهش‌های گوناگون «قلب‌محور» در نظام‌های فرهنگ‌ی و دینی گوناگون، بنای باشکوهی ترتیب

می‌دهند که هیچ روایتی‌جا را برای روایت‌های دیگر تنگ نمی‌کند. کتاب «حکمت قلب» هم به سهم خود، آجری روی دیوار این عمارت نهاده است. پیتز کریفت به عنوان یکی از چهره‌های شاخص و محبوب در میان مخاطبان الهیات مسیحی، توانسته سنت فلسفه مسیحی را با زبانی جذاب و امروزی‌نواز تولید کند. او در عرصه الهیات و کلام مسیحی معاصر،

به منزله پلی میان آکادمی و مردم دانسته‌اند؛ کسی که هم در نگرش و هم در نگارش، صاحب خلاقیت و ابتکار است و نوآوری‌های چشمگیری در آثارش به نمایش درآورده است. کریفت در مقیاسی وسیع و مشهود، نگاهی مدافعه‌جویانه به مسیحیت کاتولیک دارد و نمونه یک متکلم سرسخت و بلکه یک «مبلغ شورمند» مسیحی است. با این همه مراتب علمی و پژوهشی او قابل انکار نیست. او در مجموعه ۸۰ جلدی آثارش، تحقیقات فراوانی انجام داده که برای هر اهل نظری قابل اعتنا و البته قابل استفاده است. جوزف پیرس، نویسنده زندگینامه پاپ بندیکت شانزدهم، درباره این کتاب گفته است: «پیتز کریفت در «حکمت قلب» پیچیده‌ترین و انتزاعی‌ترین مسائل فلسفی و الهیاتی را برای مخاطبان عام، قابل فهم می‌کند. او در کتاب مهم خود، ارتباط قلب را با مفاهیمی همچون حقیقت، خیر و زیبایی می‌کاو و آنها را به زبانی روان و رسا در اختیار خواننده معمولی قرار می‌دهد.»

این هم نظر ادموند لازاری، استاد فلسفه دانشگاه مریم مقدس، درباره این کتاب است: «در حکمت قلب، پیتز کریفت با زبانی سلیس و بیانی شیرین، توضیح می‌دهد قلب، فقط کانون احساسات نیست؛ بلکه کلیدی است برای آگاهی، وجدان، اراده، فهم شهودی و هویت شخصی. سبک و محتوای این کتاب، هم جذاب و خوشخوان است و هم آگاهی‌بخش و دانش‌محور. حاصل هزاران سال تفکر فلسفی را طوری روایت می‌کند که گویی در حال گفت‌وگویی دوستانه هستید؛ آکنده از تمثیل‌ها و مثال‌های زنده و بهره‌مند از شعر و ادبیات. این کتاب برای ذهن و قلب، لذت‌بخش است.» از پیتز کریفت پیشتر دو کتاب دیگر به فارسی ترجمه شده است: سه فلسفه زندگی (ترجمه زیلا قزل‌بیگلو، نشر کرگدن، چاپ اول ۱۳۹۸، چاپ چهارم ۱۴۰۴) و جامع علم کلام، (ترجمه علی‌رضا عطازاده، ققنوس، چاپ اول ۱۴۰۲).



به باور

الکساندر

تریگر، غزالی

مانند کوه یخی

است که فقط

قله‌اش پیدا

است و باقی آن

زیر آب پنهان

شده است و

کتاب «غزالی

فیلسوف»

تلاش می‌کند،

بخش ناپیدای

اندیشه غزالی را

آشکار کند

چرا «غزالی فیلسوف» مهم است؟

به باور الکساندر تریگر، غزالی مانند کوه یخی است که فقط قله‌اش پیدا است و باقی آن زیر آب پنهان شده است و کتاب «غزالی فیلسوف» تلاش می‌کند، بخش ناپیدای اندیشه غزالی را آشکار کند.

غزالی فیلسوف» فقط یک کتاب دانشگاهی خشک و خالی نیست؛ دعوت‌نامه‌ای است برای اینکه دوباره به سراغ یکی از پیچیده‌ترین مغزهای تاریخ اسلام برویم و با او بنشینیم. در این روزگار که عقل و ایمان



را اغلب روبه‌روی هم می‌گذارند، غزالی مثل پلی است که نشان می‌دهد چگونه می‌شود این دو را دست در دست هم گذاشت.

او جرأت کرد ایده‌های جاافتاده زمانش را زیر سؤال ببرد و با این کار، مسیر فکر نسل‌های بعدی را روشن کرد. تریگر جایی می‌نویسد: «غزالی قدردان فلسفه است و پیوسته به آن متوسل می‌شود.» این جمله هم گره زد و میراثی ساخت که هنوز در اندیشه اسلامی نفس می‌کشد.



را باز کنند. غزالی دشمن فلسفه نبود؛ احیای بود که فلسفه را از قفس برج عاج بیرون کشید و به کوجه و بیاز زندگی آورد.

خواندن این کتاب یعنی فرصت دوباره دیدن غزالی؛ نه به عنوان کسی که فلسفه را کشت، بلکه به عنوان معماری که عقل و عرفان را در یک ساختمان زیبا به هم گره زد و میراثی ساخت که هنوز در اندیشه اسلامی نفس می‌کشد.